

تعامل نحو و واژگان در دستور وابستگی:

مطالعه موردی نقش‌های فعل «شدن» در زبان فارسی

امید طیب‌زاده^۱ *

لیلا ضیامجیدی^۲

چکیده

در این مقاله کوشیده‌ایم تا در چهارچوب دستور وابستگی ضمن برشمردن نقش‌های گوناگون فعل «شدن» در فارسی، از اهمیت واژگان در توصیف‌های نحوی سخن بگوییم. نگارندگان در این مقاله همچنین کوشیده‌اند تا به دقت از این اصل صورت‌گرایانه پیروی کنند که وجود نقش‌های دستوری هر زبانی را تنها با استناد به معیارهای صوری می‌توان پذیرفت و استعانت از معیارهای صرفاً معنایی برای تفکیک نقش‌های دستوری از هم، قابل قبول نیست. فعل «شدن» دارای یکی از شش نقش زیر در زبان فارسی است: فعل ربطی (در سه نوع جمله اسنادی کامل، اسنادی ناقص، و اسنادی با فاعل‌بندی)، جزء همکرد در برخی فعل‌های مرکب و فعل‌های پی‌بستی، فعل کمکی مجهول‌ساز، فعل وجهی، فعل کمکی در صورت مجهول یا ناگذرای افعال ضد سببی و در آخر فعل بسیط. در این مقاله، موارد فوق را یک به یک بررسی می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی: فعل «شدن»، نقش‌های دستوری، واژگان، نحو، دستور وابستگی، صورت‌گرایی

۱. مقدمه و چهارچوب نظری^۱

در این مقاله می‌کوشیم تا ضمن بررسی نقش‌های گوناگون فعل «شدن» در زبان فارسی و در چهارچوب دستور وابستگی، از ضرورت توجه به تعامل دو حوزه واژگان و نحو در توصیف‌های نحوی سخن بگوییم. پیش از پرداختن به بحث اصلی تذکر این نکته ضرورت دارد که به اعتقاد نگارندگان، تنها زمانی می‌توان از وجود نقش‌ها و ویژگی‌های دستوری خاص در زبانی سخن گفت که بتوان وجود آنها را با استناد به معیارهای صوری اثبات کرد، یا به اصطلاح آنها را در صورت زبان نشان داد (مارتینه، ۱۳۸۰: ۴۵).

فعل «شدن» از جمله افعال پرکاربرد زبان فارسی است که شش نقش بسیار متفاوت زیر را به عهده دارد: فعل ربطی (در سه نوع جمله اسنادی کامل، اسنادی ناقص و اسنادی با فاعل بندی)، جزء همکرد در برخی فعل‌های مرکب و افعال پی‌بستی، فعل کمکی مجهول‌ساز، فعل وجهی، فعل کمکی در صورت مجهول یا ناگذرای افعال ضد سببی و در نهایت فعل بسیط.

تعامل میان نحو و واژگان یکی از مهم‌ترین مباحث در تمام نحله‌های دستور وابستگی است زیرا بحث درباره ساخت جمله در این نظریه اساساً از فعل مرکزی جمله و ساخت ظرفیتی آن آغاز می‌شود و ساخت ظرفیتی فعل نیز در واژگان زبان مندرج است (رک. کوبزاک، ۲۰۰۶؛ برای همین موضوع در دستور زایش رک. رامچند، ۲۰۰۸). به عبارت دیگر به محض اینکه گویشوری تصمیم می‌گیرد از فعل خاصی در جمله خود استفاده کند، خود به خود و قبل از شکل گرفتن کامل جمله، ساخت بنیادین آن جمله بر اساس ساخت ظرفیتی فعل در ذهن او مشخص شده است. مثلاً اگر فعل مرکزی جمله‌ای «تحویل دادن» باشد، ساخت بنیادین آن جمله نیز به ناچار عبارت خواهد بود از یک فاعل به علاوه یک متمم مستقیم و یک متمم با حرف اضافه «به»، زیرا انتخاب این فعل به عنوان فعل مرکزی جمله، خود به خود به منزله انتخاب ساخت ظرفیتی زیر نیز هست (طیب‌زاده، ۱۳۸۵):

تحویل دادن: <فاعل، متمم مستقیم، متمم با حرف اضافه> «به»

اما نقش واژگان در تعیین ویژگی‌های ساختاری جمله بسیار بیشتر از مباحث مربوط به ساخت ظرفیتی کلمات است و موارد ریزتر و پیچیده‌تر مهم دیگری را نیز شامل می‌شود (انگل، ۲۰۰۶). هلیگ و شنگل (چاپ اول: ۱۹۶۸)^۲ نخستین فرهنگ ظرفیت را در چهارچوب دستور وابستگی برای حدود ۵۰۰ فعل آلمانی تدوین کردند. پس از این کتاب فرهنگ‌های متعدد دیگری نیز برای ظرفیت افعال آلمانی، فرانسوی، لهستانی، روسی و غیره منتشر شد. اهمیت این گونه فرهنگ‌ها را در دو حوزه گوناگون می‌توان جستجو کرد، یکی حوزه عملی و دیگری حوزه نظری.

در حوزه عملی می‌توان به عنوان مثال به کاربرد این فرهنگ‌ها در مسائل مربوط به آموزش زبان به خارجی‌ها اشاره کرد. زبان‌آموزان با استفاده از این فرهنگ‌ها به سرعت به تفاوت ظرفیت افعال زبان بیگانه و معادل‌های آن افعال در زبان مادری خودشان، واقف می‌شوند. این عمل موجب تسریع امر زبان‌آموزی و تصحیح اشتباهات ناشی از

^۱ نگارندگان بر خود واجب می‌دانند که مراتب قدردانی خود را از داور ناشناسی که مقاله حاضر را با دقت بسیار مطالعه کردند و تصحیحات بسیار ارزشمندی را در آن به عمل آوردند اعلام دارند.

^۲ ما در این مقاله به چاپ هشتم (۱۹۹۱) این کتاب استناد کرده‌ایم. گفتنی است که تاکنون چند ویرایش دیگر نیز از این کتاب منتشر شده است.

تداخل زبان‌ها می‌شود. از سوی دیگر چنین فرهنگ‌هایی برای پردازشگران زبان نیز که در صدد الگوریتمی کردن اطلاعات زبانی هستند، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است (رک. رسولی و دیگران، ۱۳۹۰).
 اما فرهنگ‌های ظرفیت از حیث مسائل نظری نیز در مطالعات زبان‌شناسی دارای اهمیت بسیار زیادی هستند. نخستین بار در این فرهنگ‌ها بود که اهمیت واژگان به عنوان حوزه مستقلی در مبحث نحو دستور زبان مطرح شد. براساس این فرهنگ‌ها، واژگان صرفاً دربردارنده اطلاعات مربوط به معنا، تلفظ و یا گونه کاربردی یا سبکی کلمات زبان نیست، بلکه بخش بسیار مهمی از اطلاعات نحوی زبان نیز در واژگان زبان مندرج است. مثلاً چنانکه دیدیم، فعلی چون «تحویل دادن»، از زمانی که در واژگان زبان فارسی قرار دارد و پیش از آنکه عملاً وارد جمله و ساخت‌های نحوی زبان بشود، مشخص است که باید با یک فاعل، یک متمم مستقیم و یک متمم با حرف اضافه «به» به کار رود. میزان و نوع اطلاعات نحوی مندرج در واژگان شامل موارد متعدد دیگری نیز می‌شود که بدون در نظرگرفتن آن‌ها نمی‌توان توصیف اقتصادی و روشنی از نحو زبان عرضه داشت. در این مقاله می‌کوشیم تا ضمن تشریح نقش‌های گوناگون فعل «شدن» در زبان فارسی، اهمیت تعامل حوزه نحو و واژگان را در توصیف این عنصر نشان دهیم.

۲. فعل ربطی

پربکاربردترین نقشی که فعل «شدن» در فارسی به عهده دارد، نقش فعل ربطی است. این نقش را در سه دسته از جمله‌های اسنادی فارسی یعنی جمله‌های اسنادی کامل، جمله‌های اسنادی ناقص و جمله‌های اسنادی با فاعل‌بندی بررسی می‌کنیم.

۲-۱. فعل ربطی در جمله‌های اسنادی کامل

بیشترین کاربرد فعل‌های ربطی را در زبان فارسی می‌توان در جمله‌های اسنادی کامل مشاهده کرد یعنی در جمله‌های اسنادی که دارای هر سه جزء فاعل، مسند و فعل ربطی هستند:

(۱) الف. [[علی‌فا] [خوشحال‌مس] [شده‌مسته]]

ب. بچه‌ها آزاد شدند.

ج. ما سرباز شدیم.

فعل «شدن» در مقام فعل ربطی معمولاً دارای دو ویژگی است؛ ویژگی نخست آن، این است که در اکثر موارد می‌توان بجای آن از فعل ربطی «بودن» نیز استفاده کرد. معیار فوق، که آن را به صورت [+بودن] نمایش می‌دهیم، مهمترین معیار برای شناسایی این نقش از دیگر نقش‌های فعل «شدن» است. در این معنا «شدن» در جمله‌های زیر فعل ربطی است زیرا قابل تبدیل به «بودن» است:

(۲) الف. علی خوش‌حال شد/ علی خوش‌حال است.

ب. بچه‌ها آزاد شدند/ بچه‌ها آزادند.

ج. ما سرباز شدیم/ ما سربازیم.

دومین ویژگی مهم افعال ربطی این است که وقتی مسند صفت باشد، غالباً می‌توان آن را سببی کرد. یعنی چون جمله اسنادی همواره غیرسببی است، می‌توان آن را مبدل به ساختی سببی کرد (رک. طباطبایی ۱۳۸۴؛ طیب‌زاده ۱۳۸۵: ۸۰-۸۱). این ویژگی را بصورت [+سببی] نمایش می‌دهیم؛ در این معنا شدن در جمله‌های زیر فعل ربطی است چون می‌توان آنها را مبدل به ساخت سببی کرد:

(۳) الف. علی خوشحال است.

ب. علی خوشحال شد.

ج. او علی را خوشحال کرد.

(۴) الف. علی آزاد است.

ب. علی آزاد شد.

ج. او علی را آزاد کرد.

گاهی فقط یکی از دو معیار فوق قابل اعمال است که همان هم برای اینکه نشان دهیم «شدن» فعل ربطی است، کفایت می‌کند. مثلاً «شدن» در مثال زیر [+بودن]، اما [-سببی] است (رک. (پ)):

(۵) الف. بی گناهی او بارز است.

ب. بی گناهی او بارز شد.

ج. *من بی گناهی او را بارز کردم.

۲-۲. فعل ربطی در جمله‌های اسنادی ناقص

در زبان فارسی جمله‌های اسنادی خاصی وجود دارد که یا فاعل یا مسند آنها حذف شده است. فاعل یا مسند این جمله‌ها، که آنها را جمله‌های اسنادی ناقص نامیدیم، بر اثر کثرت استعمال یا بدیهی بودن وجودشان در بافت، حذف می‌شود و برای تعیین آنها نیز گاهی چاره‌ای جز رجوع به بافت کلام نداریم:

(۶) الف. آفتاب شد (حذف مسند) یعنی مثلاً: آفتاب پیدا شد.

ب. آفتاب شد (حذف فاعل) یعنی مثلاً: آسمان آفتاب شد.

پ. ابر شد (حذف مسند): یعنی مثلاً: ابر ظاهر شد.

ت. ابر شد (حذف فاعل): یعنی مثلاً: آسمان ابر شد.

ث. جنگ شد (حذف مسند): یعنی مثلاً: جنگ برقرار شد.

ج. سرد شد (حذف فاعل): یعنی مثلاً: هوا سرد شد.

چ. گرم شد (حذف فاعل): یعنی مثلاً: هوا گرم شد.

ح. چنین است (حذف فاعل): یعنی مثلاً: وضعیت چنین است.

فعل ربطی «شدن» در این جمله‌ها نیز مانند جمله‌های اسنادی کامل [+بودن] است:

(۸) الف. آفتاب شد.

ب. آفتاب است.

(۹) الف. ابر شد.

ب. ابر است.

(۱۰) الف. جنگ شد.

ب. جنگ است.

(۱۱) الف. دعوا شد.

ب. دعوا است.

(۱۲) الف. سرد شد.

ب. سرد است.

(۱۳) الف. گرم شد.

ب. گرم است.

(۱۴) الف. چنین شد.

ب. چنین است.

«شدن» در این جمله‌ها، مخصوصاً وقتی فاعل آنها محذوف باشد، [+سببی] نیز هست:

(۱۵) الف. [هوا] سرد شد.

ب. باران هوا را سرد کرد.

(۱۶) الف. [هوا] گرم شد.

ب. تابش آفتاب هوا را گرم کرد.

بنابراین فعل «شدن» در اینگونه جمله‌ها فعل ربطی است.

۳-۲. فعل ربطی در جمله‌های اسنادی با فاعل بندی

گاه فاعل در برخی از جمله‌های اسنادی به صورت یک بند ظاهر می‌شود. چنین فاعلی را فاعل بندی (فابند) می‌نامیم.

در جمله‌هایی چون «حیف شد رفتیم»، و «لازم شد برویم» این گونه فاعل‌ها با فعل ربطی «شدن» همراه شده‌اند:

(۱۷) الف. [حیف مستند]، [شد]، [رفتیم فابند]

ب. [لازم مستند]، [شد]، [برویم فابند]

فعل ربطی «شدن» در این جمله‌ها نیز مانند جمله‌های اسنادی کامل و ناقص غالباً با تغییری در برخی جنبه‌های

فعل بند، [+بودن] است:

(۱۸) الف. حیف شد رفتیم.

ب. حیف بود می‌رفتیم.

(۱۹) الف. لازم شد بروند.

ب. لازم بود بروند.

دومین ویژگی «شدن» در این گونه جمله‌ها این است که همواره به صیغه سوم شخص مفرد ظاهر می‌شوند:

(۲۰) الف. حیف شد رفتیم.

ب. *حیف شدیم رفتیم.

(۲۱) الف. لازم شد بروند.

ب. *لازم شدند بروند.

ویژگی صرف‌پذیری «شدن» را کلاً به صورت [صرف‌پذیر] نمایش می‌دهیم، با این توضیح که ارزش این ویژگی برای «شدن» در چنین جمله‌هایی همواره منفی است، یعنی «شدن» در این افعال هیچگاه صرف نمی‌شود و همواره [صرف‌پذیر] است.

تعداد کلماتی که در ساخت‌های اسنادی با فاعل‌بندی ظاهر می‌شوند، بسیار محدود و اندک است. یعنی مطلقاً نمی‌توان ادعا کرد که همه کلماتی که در ساخت‌های اسنادی ساده در نقش مسند ظاهر می‌شوند، در عین حال در ساخت‌های اسنادی با فاعل‌بندی نیز ظاهر شوند. برای حل این مشکل می‌توان این گونه فرض کرد که آن کلماتی که در نقش مسند در چنین ساخت‌هایی ظاهر می‌شوند، در واژگان ذهنی اهل زبان که لزوماً براساس کاربرد واقعی اهل زبان و از روی پیکره‌های انبوه و واقعی زبانی تهیه شده است، به نحوی مشخص شده‌اند. مثلاً می‌توان فرض کرد که در واژگان در مقابل این کلمات و در کنار دیگر اطلاعات واژگانی مربوط به آنها (مثلاً تلفظ، معنا، گونه گفتاری، ظرفیت و غیره) ممیزه [+فاعل‌بندی] نیز درج شده است. این ممیزه بدین معناست که واژه مزبور در ساخت‌های اسنادی با فاعل‌بندی نیز ظاهر می‌شود (سه نقطه در نمایش‌های زیر مبین دیگر اطلاعات واژگانی است که در مقابل اقلام مزبور در واژگان مندرج است):

(۲۲) الف. امید... [+فاعل‌بندی]

ب. حیف... [+فاعل‌بندی]

پ. ضروری... [+فاعل‌بندی]

ت. لازم... [+فاعل‌بندی]

ث. یقین... [+فاعل‌بندی]

۳. همکرد در فعل‌های مرکب و افعال پی‌بستی

یکی دیگر از نقش‌هایی که فعل «شدن» در فارسی به عهده دارد، نقش فعل همکرد در افعال مرکب (مثلاً «فوت شدن») و افعال پی‌بستی (مثلاً «پیدایش شدن، حرفش شدن، سردش شدن، گرمش شدن») است. در مورد افعال مرکب پی‌بستی نظرات بسیار متفاوتی ابراز شده است (مثلاً رک. راسخ، ۱۳۸۵)؛ ما از آن دسته نظراتی پیروی می‌کنیم که افعال پی‌بستی را از زمره واحدهای واژگانی قلمداد می‌کنند و در نتیجه آنها را به عنوان اقلامی واژگانی در واژگان زبان ثبت می‌کنند (مثلاً رک. خائلی، ۱۳۶۵؛ طیب‌زاده، ۱۳۸۵). به کاربرد سه فعل پی‌بستی «پیدایش شدن، حرفش شدن و سردش شدن» در مثال‌های زیر توجه شود:

(۲۳) الف. باز او پیدایش شد.

ب. با دوستم حرفم شد.

پ. سردمان شد.

چنان‌که ملاحظه می‌شود فاعل در سه مثال فوق به ترتیب سوم شخص مفرد، اول شخص جمع و اول شخص مفرد است اما فعل «شدن» در هر سه آنها به صیغه سوم شخص مفرد ظاهر شده است. این معیار مهمترین معیار برای تشخیص این نقش از دیگر نقش‌های فعل «شدن» است. به عبارت دیگر وقتی فعل «شدن» در مقام همکرد افعال پی‌بستی به کار می‌رود، همواره به صیغه سوم شخص مفرد ظاهر می‌شود و شناسه فاعلی به عنصر همراه یا همان عنصر غیرفعلی در فعل مرکب می‌پیوندد. این معیار را قبلاً به صورت [- صرف‌پذیر] نشان داده بودیم؛ یعنی ارزش معیار فوق در مورد افعال مرکب پی‌بستی نیز همواره منفی خواهد بود.

«شدن» در افعال مرکب نیز هیچگاه قابل تبدیل به «بودن» نیست، یعنی [- بودن] است (مثال ب در زیر)، و هیچگاه نیز نمی‌توان آن را اسنادی-سببی کرد، یعنی [- اسنادی-سببی] است (مثال پ در زیر):

(۲۴) الف. او فوت شد

ب. *او فوت است

پ. *بیماری او را فوت کرد

۴. فعل کمکی مجهول‌ساز

سه معیار برای متمایز ساختن فعل «شدن» به عنوان فعل کمکی مجهول‌ساز از دیگر نقش‌های این فعل می‌توان بدست داد: اول اینکه جمله‌ای که فعل مجهول‌ساز «شدن» در آن آمده است، همواره قابل تبدیل به ساختی معلوم است. این معیار را به صورت [+ معلوم] نشان می‌دهیم، یعنی جمله مجهول همواره دارای صورتی معلوم است. مثلاً «شدن» در جمله «غذا خورده شد»، یک فعل کمکی مجهول‌ساز است، زیرا این جمله دارای صورتی معلوم است:

(۲۵) الف. غذا خورده شد. (مجهول)

ب. او غذا را خورد. (معلوم)

دوم اینکه هیچگاه در ساخت مجهول نمی‌توان بجای فعل «شدن» از فعل «بودن» استفاده کرد؛ این معیار را به صورت [- بودن] نمایش می‌دهیم، یعنی فعل کمکی مجهول‌ساز «شدن» همواره [- بودن] است:

(۲۶) الف. غذا خورده شد.

ب. *غذا خورده بود.

و بالاخره سوم اینکه جمله مجهول قابل تبدیل به جمله اسنادی-سببی نیست؛ این معیار را نیز به صورت [- سببی-اسنادی] نمایش داده بودیم، و حال می‌گوییم که ارزش آن برای فعل کمکی مجهول‌ساز «شدن» منفی است:

(۲۷) الف. غذا خورده شد.

ب. *او غذا را خورده کرد.

حال یک بار دیگر به تفاوت میان دو فعل «شدن» در جمله‌های زیر برحسب معیارهایی که تاکنون بحث کردیم توجه شود:

(۲۸) الف. حسین شهید شد.

ب. حسین کشته شد.

«شدن» در جمله (الف) در بالا فعلی ربطی است، زیرا [+بودن] است:

(۲۹) الف. حسین شهید است.

ب. حسین شهید بود.

و دوم آن که «شدن» در این جمله [+اسنادی - سببی] است:

(۳۰) الف. حسین شهید شد.

ب. آنها حسین را شهید کردند.

اما «شدن» در جمله «حسین کشته شد»، فعل مجهول‌ساز است زیرا اولاً [-بودن] است (البته جمله حاصل ممکن است به نوعی معنی دار تعبیر شود، اما در هر حال ربطی به جمله مورد بحث ما ندارد):

(۳۱) الف. حسین کشته شد.

ب. *حسین کشته است.

دوم آن که این فعل را می‌توان معلوم کرد، یعنی «شدن» در این جمله [+معلوم] است:

(۳۲) الف. حسین کشته شد.

ب. حسین را کشتند.

و سوم آن که اینکه این فعل [-اسنادی - سببی] است، یعنی نمی‌توان آن را تبدیل به جمله‌ای اسنادی - سببی کرد:

(۳۳) الف. حسین کشته شد.

ب. *انها حسین را کشته کردند.

چنانکه می‌دانیم افعال متعدی و ارادی را در زبان فارسی می‌توان از جهت معلوم به جهت مجهول تغییر داد، اما در عین حال می‌دانیم که برخی از افعال متعدی و ارادی در این زبان قابل تبدیل شدن به جهت مجهول نیستند، مثلاً «گول زدن، کتک زدن، فریب دادن، عادت داشتن، قبول داشتن و غیره»:

(۳۴) الف. *من گول زده شدم.

ب. *او توسط آنها کتک زده شد.

پ. *ما فریب داده شدیم.

ت. *من به سختی‌ها عادت داده شده‌ام.

برای حل این مشکل نیز می‌توان این گونه فرض کرد که آن دسته از افعال متعدی و ارادی که فاقد جهت مجهول هستند، در واژگان ذهنی اهل زبان به طریقی مشخص شده‌اند. مثلاً می‌توان فرض کرد که در واژگان در

مقابل این افعال و در کنار دیگر اطلاعات واژگانی مربوط به آنها ممیزه [- مجهول] نیز درج شده است، به این معنا

که فعل مزبور فاقد جهت مجهول است:

(۳۵) الف. عادت دادن.. [- مجهول]

ب. قبول داشتن... [- مجهول]

پ. فریب دادن... [- مجهول]

ت. گول زدن... [- مجهول]

ث. کتک زدن.. [- مجهول]

همچنین می‌دانیم که علاوه بر افعال متعدی و ارادی، معدودی از افعال لازم نیز چون «استفسار کردن، پرهیز کردن

و موافقت کردن» دارای جهت مجهول هستند:

(۳۶) الف. آنها از او استفسار کردند.

ب. از او استفسار شد.

(۳۷) الف. ما با او موافقت کردیم.

ب. با او موافقت شد.

از ویژگی‌های بارز جهت مجهول در این افعال این است که فعل آنها همواره به صورت غیر شخصی، یعنی سوم شخص مفرد است و جمله آنها نیز همواره فاقد فاعل است. در هر حال تعداد این افعال در فارسی بسیار اندک است و برای توجیه این که اهل زبان چگونه پی به کاربرد آنها می‌برند، می‌توان این گونه فرض کرد که در مقابل این افعال نیز در واژگان زبان، ممیزه [+ مجهول] درج شده است، به این معنا که این افعال به‌رغم لازم بودن، دارای جهت مجهول هستند:

(۳۸) الف. استفسار کردن... [+ مجهول]

ب. موافقت کردن.. [+ مجهول]

۵. فعل وجهی

افعال وجهی افعال بسیطی هستند که قبل از افعال دیگر به کار می‌روند و نظر گوینده را نسبت به فعلی که بعد از آنها می‌آید، نشان می‌دهند. افعال وجهی در زبان فارسی عبارتند از «بایستن، توانستن و شدن». در قدیم فعل «شایستن» نیز از زمره افعال وجهی محسوب می‌شد اما امروزه این افعال تغییر مقوله داده و از مقوله فعل به مقوله قید رفته است و دیگر نمی‌توان آن را فعل محسوب داشت. فعل وجهی «شدن» ویژگی‌های خاصی دارد که آن را از بقیه افعال فارسی متمایز می‌کند: اول این که شکل غیر شخصی آن یک بند متممی می‌گیرد که با هیچ متمم دیگری جابجا نمی‌شود:

(۳۹) الف. می‌شود از اینجا رفت.

ب. * از اینجا رفتن (را) می‌شود.

(۴۰) الف. می‌شود در را ببندید.

ب. * در بستن را می‌شود.

این ویژگی را با معیار [+متم‌بندی] نمایش می‌دهیم، یعنی فعل وجهی «شدن» الزاماً با یک متمم‌بندی که با هیچ متمم دیگری جایگزین‌پذیر نیست، بکار می‌رود. به علاوه فعل وجهی «شدن» همواره به صیغه سوم شخص مفرد بکار می‌رود:

(۴۱) الف. می‌شود از اینجا رفت.

ب. * می‌شویم از اینجا برویم.

پ. * می‌شویم از اینجا رفت.

فعل وجهی «شدن» الزاماً [- صرف‌پذیر] هم هست.

۶. فعل کمکی در صورت مجهول یا ناگذرای افعال دو وجهی

افعال دو وجهی به افعالی همچون «بستن، پختن، ریختن، و شکستن» اطلاق می‌شود که هم لازم هستند و هم متعدی؛ به عبارت دقیق‌تر هر یک از این افعال هم به صورت سببی به کار می‌رود و هم به صورت ضد سببی:

(۴۲) الف. شیشه شکست. (لازم/ضد سببی)

ب. بچه شیشه را شکست. (متعدی/سببی)

(۴۳) الف. غذا پخت. (لازم/ضد سببی)

ب. مادر غذا را پخت. (متعدی/سببی)

صفت مفعولی افعال دو وجهی به صورت صفت بیانی نیز در زبان کاربرد دارد، به همین دلیل ساخت‌هایی که از صفت مفعولی افعال دو وجهی به علاوه فعل کمکی «شدن» ساخته شده‌اند، بین ساخت اسنادی و ساخت مجهول مبهم هستند (دبیرمقدم، ۱۳۷۴؛ طیب‌زاده ۱۳۸۵: ۱۱۲-۱۱۱):

شیشه شکسته شد.

غذا پخته شد.

با تکیه به معیارهایی که تاکنون عرضه داشتیم، می‌توان علت ابهام این ساخت‌ها را از حیث صوری چنین بیان کرد: ساخت‌های دو وجهی مانند ساخت‌های اسنادی و برخلاف ساخت‌های مجهول [+بودن] هستند:

شیشه شکسته بود.

غذا پخته بود.

اما ساخت‌های دو وجهی برخلاف ساخت‌های اسنادی و مانند ساخت‌های مجهول [-سببی- اسنادی] هستند:

الف. شیشه شکسته شد. ← * او شیشه را شکسته کرد.

ب. غذا پخته شد. ← * او غذا را پخته کرد.

پس «شدن» در مقام فعل کمکی در ساخت مجهول یا ناگذرای افعال دو وجهی، از یک سو [+بودن] است، و از سوی دیگر [-سببی- اسنادی].

۷. فعل بسیط

می‌توان گفت که فعل «شدن» در فارسی امروز دیگر در نقش فعل بسیط تام به کار نمی‌رود، اما چون هنوز فارسی‌زبانان این نقش را در نثر و نظم کلاسیک خود می‌خوانند و می‌شناسند، می‌توان آن را به‌عنوان

بخشی از دانش زبانی منفعل بسیاری از فارسی‌زبانان در نظر گرفت. در حال «شدن» در این نقش در معنای «رفتن» و «سپری شدن» و مانند آن به کار می‌رود:

- الف. دل بیمار، شد از دست، رفیقان مددی تا طبیبش به سرآریم و دوایی بکنیم (حافظ)
 ب. شد آنکه اهل نظر برکناره می‌رفتند هزار نکته بر زبان و لب خاموش (حافظ)
- مهم‌ترین ویژگی‌های فعل بسیط «شدن» عبارت است از: [- بودن]:
- الف. او به خراسان شد.
 ب. *او به خراسان است.
 [- سببی - اسنادی]:
- الف. دل بیمار از دست شد.
 ب. * او دل بیمار را از دست کرد.
 و [+ صرف پذیر]:
- الف. او به خراسان شد.
 ب. ما هم به خراسان شدیم.

۸. جمع‌بندی

حال یک‌بار دیگر تمام معیارهایی را که بررسی کردیم فهرست‌وار ذکر می‌کنیم و سپس همه آنها را یک جا در درون جدول واحدی نمایش می‌دهیم تا ارتباط همه موارد با هم روشن شود. معیارهای ما عبارتند از:

یک) آیا می‌توان به جای فعل «شدن» از فعل «بودن» هم استفاده کرد ([+/ - بودن])؟
 دو) آیا می‌توان جمله‌ای را که فعل «شدن» در آن آمده است اسنادی - سببی کرد ([+/ - اسنادی - سببی])؟
 سه) آیا جمله‌ای که فعل «شدن» در آن آمده است دارای صورت معلوم است ([+/ - معلوم])؟
 چهار) آیا فعل «شدن» به همه صیغه‌ها صرف می‌شود ([+/ - صرف پذیر])؟
 پنج) آیا «شدن» متممی بندی می‌گیرد ([+/ - متمم بندی])؟

در بعضی از خانه‌های جدول زیر از علامت +/ - استفاده شده است، این بدان معناست که ویژگی مربوط به آن علائم باید در واژگان زبان تعیین شود و تعیین آن صرفاً در حوزه نحو میسر نیست. در بعضی خانه‌ها نیز هیچ علامتی وجود ندارد، و این بدان معناست که آن ویژگی ربطی به نقش مورد نظر ما ندارد. علامت سؤال نیز در این جدول به این معناست که آن ویژگی در مورد نقش مورد بحث، دارای ابهام است:

معیار	[+/ - بودن]	[+/ - سببی - اسنادی]	[+/ - صرف پذیر]	[+/ - متمم بندی]	[+/ - معلوم]
فعل ربطی (کامل)	-/+	-/+	+	-	
فعل ربطی (ناقص)	-/+	-/+	+	-	
فعل ربطی (با)	-/+	-	-	+	
ممکود پی‌بستی	-/+	-	-	-	
همکرد	-	-	+	-	-
کمکی مجهول‌ساز	-	-	+	-	+
وجهی	-	-	-/+	+	
کمکی دو وجهی	+	-	+	-	؟
فعل بسیط (مهجور)	-	-	+	-	

جدول (۱)

کتابنامه

- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۷۴). «فعل مرکب در زبان فارسی». *مجله زبان‌شناسی*. ش ۳ و ۴، ۲-۴۷.
- راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۸۶). «توصیف افعال مرکب پی‌بستی فارسی». *مجله فرهنگ نویسی (ضمیمه نامه فرهنگستان)*. ۱، ۲۳۶-۲۵۳.
- رسولی، محمدصادق و همکاران. (۱۳۹۰). <http://hnk.ffzg.hr/bibl/ltc2011/book/papers/VAL-1.pdf>.
- سعادت، اسماعیل. (۱۳۷۵). زبان فارسی، ممیز ذیروح از غیر ذیروح. درباره زبان فارسی، برگزیده مقاله‌های نشر دانش (۷). به کوشش نصرالله پورجوادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۷۴-۱۰۱.
- صادقی، علی اشرف، و ارژنگ، غلام‌رضا. (۱۳۵۹). *دستور سال دوم آموزش متوسط عمومی*. تهران: وزارت آموزش و پرورش.
- طباطبایی، علاءالدین. (۱۳۸۴). «فعل مرکب در زبان فارسی». *مجله نامه فرهنگستان* ۲. ۲۶-۳۴.
- طباطبایی، علاءالدین. (۱۳۸۸). *ساختمان واژه و مقوله دستوری: تشخیص مقوله دستوری واژه‌ها بر اساس ملاک‌های صرفی (گزارش پژوهش)*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- طیب‌زاده، امید. (۱۳۸۵). *ظرفیت فعل و ساختهای بنیادین جمله در فارسی امروز: پژوهشی براساس نظریه دستور وابستگی*. تهران: نشر مرکز.
- مارتینه، آندره. (۱۳۸۰). *مبانی زبان‌شناسی عمومی؛ اصول و روش‌های زبان‌شناسی نقش‌گرا*. ترجمه هرمز میلانین. تهران: هرمس.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۵). *دستور زبان فارسی*. تهران: توس.
- Engel, U. (2006). Das Valenzkonzept in der Grammatikographie: ein Überblick, *Handbücher zur Sprach- und Kommunikationswissenschaft*, Herausgegeben von Herbert Ernst Wiegand, Band 25.1. 1309-1328, Berlin and New York: Walter de Gruyter.
- Engel, U. (2002). *Kurze Grammatik der deutschen Sprache*, Ludicium. Verlag, München.
- Gross, T. M. (2003). The Valency of Non-Verbal Word Classes: the adjective, In Agel, L.et.al (eds), *Dependenz und Valenz (Dependency and Valency): Ein internationales Handbuch der zeitgenoessischen Forschung (An International Handbook of contemporary Research)*, Hanlbband / Volume 1, 835- 842, Berlin and New York: Walter de Gruyter.
- Helbig, G., & Schenkel, W. (1991). *Woerterbuch zur Valenz und Distribution deutscher Verben*, Tuebingen: Max Niemeyer Verlag.
- Kubczak, *Jaquelin*. (2006). Valenzinformationen in allgemeinen einsprachigen Wörterbüchern, *Handbücher zur Sprach- und Kommunikationswissenschaft*, Herausgegeben von ,Herbert Ernst Wiegand, Band 25, 11379- 1447, Berlin and New York: Walter de Gruyter.
- Ramchand, G. C. (2008). *Verb Meaning and the Lexicon; A First Phase Syntax*, Press University Cambridge: Cambridge.
- Matthews, P. H. (1981). *Syntax*, Cambridge: Cambridge University Press.